

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

والنتین کاتاسانوف - (Valentin Katasonov)

برگردان از: ا. م. شیری

۲۴ می ۲۰۱۹

## از هم گسستن ساختار اقتصادی اتحاد شوروی

پیشگفتار مترجم:

به این ترتیب، ترجمه قسمت پایانی مجموعه بررسی‌های تجربه صنعتی کردن اتحاد شوروی را، که در واقع بخشی از مطالعات و پژوهش‌های مترجم می‌باشد، به همه مبارزان جبهه استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی تقدیم می‌گردد. لازم به ذکر است که ترجمه هر مطلب به معنای تأیید تمام و کمال محتوا و مضمون آن نیست. به ویژه این که پروفیسور کاتاسانوف بنا به جهان‌بینی و ایدئولوژی غیرسوسیالیستی خود، در طی بررسی حاضر، از کاربرد عبارت اقتصاد سوسیالیستی ابداع نموده و آن را "اقتصاد ستالینی" نامیده است. نکته اینجاست که ستالین یک مارکسیست-لنینیست بود و نظریه اقتصادی جدائی از اقتصاد سوسیالیستی نداشت. نظر پروفیسور دایر بر وجود "سرمایه‌داری دولتی" در اتحاد شوروی سابق و جمهوری خلق چین امروزی نیز به همین ترتیب، واقع بینانه به نظر نمی‌رسد. مترجم

\*\*\*\*\*

### غروب اقتصاد صنعتی کردن

مدل اقتصادی ایجاد شده در روند صنعتی کردن اتحاد شوروی (اقتصاد ستالینی)، تقریباً تا اواسط سالهای ۵۰ قرن بیستم میلادی به موجودیت خود ادامه داد. از نیمه دوم سالهای ۱۹۵۰ و تا آخر سال ۱۹۹۱ اقتصاد ستالینی برخی خصوصیات خود، مانند خصلت برنامه‌ریزی، مدیریت مرکزی از بالا، برتری شاخص‌های برنامه نسبت به هزینه‌ها، طبیعت محدود مناسبات پولی-کالائی، موقعیت غالب مالکیت دولتی، ماهیت اجتماعی مالکیت دولتی و غیره را از دست داد.

در دوره موجودیت اقتصاد ستالینی در اتحاد شوروی روند جایگزینی مالکیت خصوصی و گروهی به مالکیت اجتماعی به سرانجام رسید. در دوره بعد از ستالین روند معکوس (اعلام نشده) تحول مالکیت اجتماعی به مالکیت گروهی روی داد. ن. ا. آرخانگلسکی در مقاله‌ای مربوط به مطالعه تغییر مناسبات تولیدی اتحاد شوروی می‌نویسد: "اگر در دوره سالهای ۱۹۳۰-۱۹۵۰ اقتصاد کشور یک مجموع واحد را تشکیل می‌داد، که برای نتیجه کلی کار می‌کرد، در سالهای ۱۹۶۰-۱۹۸۰ به موجودیت این مجموعه خاتمه داده شد و جای آن را انبوه مؤسسات جدا از هم و جمع آنها گرفت."

مراحل از هم گسستن اقتصاد ستالینی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد: ۱- آزمایشهای نیکیتا خروشچف؛ ۲ - اصلاحات کاسیگین-لیبرمان و "رکود" دوره لئونید برژنف؛ ۳-نوسازی (پرسترویکای) گوربچوف.

پس از درگذشت ستالین مدل سوسیالیستی اقتصاد به طور آهسته و نامحسوس (تبلیغات شبه‌سوسیالیستی پنهان) به مدل سرمایه‌داری دولتی تول یافت. این فرایند از دوره رهبری ن. خروشچف آغاز و در دوره رهبری لئونید برژنف و آلکسی کاسیگین ادامه داشت، و در دوره رهبری میخائیل گورباچف به پایان رسید. علت این تغییرات جهشی مرتبط با وضعیت روحی-اخلاقی جامعه و همچنین سیاسی، در ورای اقتصاد نهفته بود.

ستالین سعی می‌کرد از طریق ایجاد ساختار قدرت خلقی پایه سیاسی مدل اقتصادی را تا آغاز جنگ تحکیم نماید. خطوط این مدل در قانون اساسی سال ۱۹۳۶ اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی ترسیم شده بود. در آن، نقش اصلی در اداره کشور به شورای نمایندگان خلق اختصاص داشت؛ دولت می‌بایست مجری باشد، به سخن دیگر، باید شاخه تابع حاکمیت شوراها باشد. و قرار بر این بود، که حزب می‌بایست به طور کلی از شرکت مستقیم در اداره دولت، من جمله، در اقتصاد امتناع نماید. حاکمیت می‌بایست ضامن این باشد، که مالکیت دولتی بر ابزار تولید به سود همه خلق بوده، در جهت تقویت همه کشور کار کند.

بدون ایجاد ساختار سیاسی حاکمیت خلق این خطر وجود داشت، که جامعه سوسیالیستی به تدریج به سرمایه‌داری دولتی تبدیل شود. بدین معنا، که وسایل تولید علی‌الظاهر در مالکیت دولت باقی می‌ماند، اما نه به نفع همه خلق، بلکه، در جهت منافع فقط محفل کوچکی از بوروکراتهای دولتی کار کند، (کارل مارکس چنین مدلی را شیوه آسیائی تولید می‌نامید). در این حال، لفاظی‌های سوسیالیستی می‌تواند حفظ، و حتی تقویت شود. چنین امروز نمونه بارز چنین سرمایه‌داری دولتی می‌باشد.

اما کوششهای ستالین برای ایجاد ساختار حاکمیت خلق به موفقیت نینجامید، مدل اقتصادی جدید شالوده محکم سیاسی، حتی در لحظه مرگ رهبر نداشت. ستالین به کرات تکرار کرد: فقدان نظریه، در حکم مرگ است برای ما". جامعه‌شناسان به نشخوار "ماتریالیسم تاریخی" ادامه دادند و هر ایده تازه‌ای را به عنوان هذیان و خرافات تلقی می‌کردند. حتی بحث‌ها پیرامون "شیوه آسیائی تولید" تقریباً مخفیانه انجام می‌گرفت. حاکمیت از این موضوع می‌ترسید. چنین کلیشه‌ای ساخته شد: **دولتی یعنی سوسیالیستی**. این کلیشه امروز هم دست به کار است. ملی‌کردن - ضرورت است، اما شرایط کافی برای ایجاد یک جامعه عادلانه و اقتصاد مستقل در روسیه وجود ندارد. هنگام آخرین بحران مالی در امریکا و انگلستان، دولت این کشورها با هدف نجات بانکهای در حال غرق شدن وال استریت و لندن سیتی مبالغ هنگفتی از پول بودجه را به آنها تزریق نمودند، گول‌های بانکی را در خفاء ملی کردند، اما این ملی کردن‌ها برای تأمین منافع سرمایه مالی انجام گرفت. پس از اوجگیری بحران مالی، دولت به ترک سرمایه بانکها دست زد.

ستالین به منظور ایجاد ساختار حاکمیت خلق به عنوان هدف ستراتیژیک، مسأله خنثی کردن نقش بیش از حد فعال حزب در اقتصاد کشور را نیز حل کرد. او سعی کرد از "حاکمیت دوگانه" موجود که اقتصاد سالهای ۱۹۲۰-۳۰ را هم حزب و هم دولت مدیریت می‌کردند، عبور کند. این حاکمیت دوگانه نظم زندگی اقتصادی را به هم می‌زد، آهنگ صنعتی کردن را کاهش می‌داد، اصل مسئولیت شخصی را از میان برمی‌داشت. ستالین در روند عبور از "حاکمیت دوگانه" تا حدودی موفق شد. حزب به آرامی از حل مسائل اقتصادی دور شد، فقط در دو عرصه نقش تعیین کننده به آن محول گردید: شکل‌گیری ایدئولوژیک و انتخاب کادرها برای ایجاد سوسیالیسم. با این وجود، همه این‌ها در دوره خروشچف به جای اول خود بازگشتند.

بازگشت فعال اعضای حزب به مدیریت اقتصاد بعد از سرکوب گروه‌های "ضد حزبی" در سال ۱۹۵۷ شروع شد. و آن اتفاقاً شامل حال افرادی شد که در آن زمان پیش از آن که رهبران حزبی باشند، مدیران اقتصادی بودند. گ. مالنکوف، ل. کاکانوویچ، م. سابوروف، گ. پروخین، و. مولوتوف. در دور دوم "پاکسازی" نوابغ اقتصادی مانند آ. زوریف - وزیر دارائی، آ. کاراوشکین - رئیس هیأت مدیره بانک مرکزی اتحاد شوروی و بسیاری دیگر از مقام خود برکنار شدند. در همه حال، "پاکسازی" مدیران اقتصاد حتی قبل از سال ۱۹۵۷ شروع شد. سخن از دستگیری و تیرباران ل. بریا در سال ۱۹۵۳ در میان است. نمی‌خواهم او را به عنوان سیاستمدار و کنشگر حزبی مورد بررسی قرار دهم، اما او به عنوان مدیر اقتصادی سهم بسیار ارزشمندی در تشکیل اقتصاد ستالینی داشت.

نه تنها حاکمیت دوگانه، حتی، حاکمیت چندگانه به اقتصاد برگشت. در دوره ستالین اصول مدیریت تخصصی اقتصاد اجرا می‌شد. بخش غالب وزارتخانه‌ها تخصصی بودند. پس از مرگ ستالین مدیریت آکید عمودی متمرکز اقتصادی رو به فرسایش نهاد. در سال ۱۹۵۷ خروشچف به اصلاح مدیریت اقتصاد خلقی دست زد. ماهیت آن عبارت بود از تقویت شدید اصول مدیریت محلی. شوراهای اقتصاد خلقی در به اصطلاح مناطق اداری اقتصادی (مجموعاً ۱۰۵- منطقه) تشکیل گردید. همزمان با آن، تعداد زیادی از وزارتخانه‌های تخصصی شوروی منحل گردید. در آغاز سالهای ۱۹۶۰ شورای اقتصاد خلقی در جمهوری‌های متحد، و در سال ۱۹۶۲ شورای عالی اقتصاد ملی اتحاد شوروی تشکیل گردید. اصلاحات تا عزل خروشچف در سال ۱۹۶۴ ادامه داشت.

مدیریت دولتی عمودی اقتصاد همچنین در اثر کاهش مجموعه شاخص‌های برنامه‌ریزی الزامی برای وزارتخانه‌ها، ادارات کل، مجتمع‌های تولیدی و مؤسسات تضعیف گردید. شمار نمودارهای برنامه اقتصاد خلقی در دوره رهبری ستالین دائماً افزایش می‌یافت. تعداد آنها در سال ۱۹۴۰، ۴۷۴۴ بود و در سال ۱۹۵۳، به ۹۴۹۰ یعنی به دو برابر رسید. اما بعد از این از تعداد شاخص‌ها به طور مستمر کاسته شد: ۶۳۰۸ در سال ۱۹۵۴، ۳۳۹۰ در سال ۱۹۵۷، ۱۷۸۰ در سال ۱۹۵۸. ضمناً، "گروه‌های ضد حزبی" با چنین تضعیف برنامه‌ریزی متمرکز مخالف بودند؛ کاهش شاخص‌ها از پشتوانه علمی و ایدئولوژیک جدی برخوردار نبود.

به طوری که معلوم است، در مدل اقتصاد ستالینی هیچ گونه رابطه کالائی - پولی در گروه صنعتی "آ" وجود نداشت. اما خروشچف این تابو را شکست. در دوره رهبری ستالین تراکتورها و تکنولوژی کشاورزی توسط ماشین‌سازی‌ها نه مستقیماً به کالخورها، بلکه، به مراکز فنی - تکنولوژی دولتی تحویل می‌گردید. کالخورها بر اساس قرارداد با مراکز فنی - تکنولوژی دولتی، فقط کاربران این تکنولوژی‌ها بودند. از سال ۱۹۵۷ توزیع تجهیزات کشاورزی به واسطه مراکز فنی - تکنولوژی دولتی بنا به اصرار خروشچف متوقف گردید و در سال ۱۹۵۸ خود این مراکز منحل شدند، تجهیزات در اختیار کالخورها قرار گرفت. بر اساس فرمان شورای وزیران اتحاد شوروی به تاریخ ۲۲ سپتامبر سال ۱۹۵۷ کلیه ابزارها و وسایل تولیدی بخش کشاورزی به نظام مناسبات کالائی - پولی ملحق گردید. همانگونه که ستالین پیش‌بینی می‌کرد، از هم پاشیدگی شدید ابزار تولید در بخش کشاورزی اتفاق افتاد، تجهیزات با ظرفیت کامل کار نکرد، تعمیرات لازم انجام نشد، از کار افتادگی سریع تکنولوژی آغاز شد. این هم به نوبه خود موجب افزایش شدید میزان تولید این قبیل ماشین آلات گردید. ضرر و زیان از همه طرف آغاز شد. دیگر سخن گفتن در این باره که حتی اکثریت کالخورها قادر به بازپرداخت ودیعه مراکز فنی - تکنولوژی دولتی نبودند تا چه رسد به خرید از تولیدکننده بی‌مورد است.

تصمیمات اراده گرایانه خروشچف در خصوص انحلال آرتل‌ها (گروه تولیدکنندگان بخش قابل ملاحظه کالاهای مصرفی و خدمات) به آن منجر شد، که شماری از اعضای آرتل‌ها به کسب و کار سایه دست زدند. "کارگاه داران"

(تولیدکنندگان در سایه) و "سوداگران" (تجار در سایه) دقیقاً در دورهٔ خروشچف پدید آمدند، سرمایهٔ مخفی به عرصه رسید. "سایه‌ها" به تقاضا فرارویندند، زیرا، در نتیجهٔ "آزمایش‌های" اقتصادی، کمبود کالاهای مصرفی در تجارت پدید آمد. تعداد اینگونه "مصلحان" ویران‌کنندهٔ مدل اقتصادی ستالینی در دوره خروشچف با رقم ده‌ها نشان داده می‌شود.

مکانیزم اقتصاد ستالینی در زمان اصلاحات اقتصادی آ. کاسیگین - ا. لیبیرمان (سالهای ۱۹۶۵ - ۱۹۶۹) در هم کوبیده شد. با صدور دستورالعمل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست و شورای وزیران اتحاد شوروی "در خصوص تکامل برنامه‌ریزی و تقویت انگیزه‌های اقتصادی تولیدات صنعتی" در تاریخ ۴ اکتوبر سال ۱۹۶۵، زنگ آغاز اصلاحات رسماً زده شد. در بارهٔ این اصلاحات زیاد نوشته‌اند. چهار نکتهٔ اساسی آن را به طور خلاصه یادآور می‌شوم:

اول - این اصلاحات به طور کامل به سمت شاخص‌های ارزش برگشت، و تعداد شاخص‌های طبیعی حتی در قیاس با دورهٔ خروشچف بشدت کاهش یافت. این، برای مؤسسات شرایطی فراهم آورد تا بتوانند به اجرای برنامه با چنان وسیله‌ای موفق شوند، که نتیجهٔ انتگرال فعالیت‌های اقتصادی در مقیاس کشوری را نه این که افزایش، بلکه به عکس، کاهش دهند. سمتگیری به سوی شاخص‌های ارزش ناخالصی‌ها منجر به چرخاندن محوری توسط مؤسسات گردید، که مکانیزم صرفه‌جویی اقتصاد ستالینی را به طور کامل از میان برداشت.

دوم - از اشکال اجتماعی توزیع درآمدها (صندوق‌های اجتماعی مصرف، کاهش قیمت‌های خرده فروشی در تجارت) گذار به اشکال خصوصی - گروهی آغاز گردید. افزودن پنهان درآمدهای نقدی کارکنان به سود مؤسسات، به مغفول ماندن اصل ترکیب ارگانیک منافع شخصی و اجتماعی منجر شد. پیش از این معیار بازده اقتصادی، نتیجهٔ انتگرال (سودآوری) در سطح کل اقتصاد ملی بود، اما اکنون سودآوری (منافع) مؤسسات جدا از هم به عنوان معیار اصلی شناخته می‌شد. این هم به تضعیف کشور انجامید. لازم به ذکر است، که در فرمان مؤرخ ۴ اکتوبر سال ۱۹۶۵ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست و شورای وزیران اتحاد شوروی در بارهٔ کاهش هزینهٔ تولید به عنوان یک شاخص برنامه‌های فعالیت مؤسسات سخن به میان نیامده بود. در این حال، "انحرافات" رخ داده در فعالیت‌های مؤسسات به حدی از جدیت رسید، که بعداً بر پائی مجدد شاخص‌های هزینه الزامی شد.

سوم - عرصه‌گرایی یکی از مظاهر منافع شخصی - گروهی بود. البته، آن همواره وجود داشت (حتی در اقتصاد ستالینی)، ولی در نتیجهٔ اصلاحات سالهای ۱۹۶۵ - ۱۹۶۹ به شکل ناهنجاری در آمد. آزادسازی بخشها از بسیاری از شاخص‌های طبیعی برنامه‌ریزی امکانات گسترده‌ای برای وزارتخانه‌ها فراهم آورد تا به "بهینه‌سازی" فعالیت‌های خود دست بزنند. صندوق‌های مختلف وزارتخانه‌ها و ادارات پدید آمدند، که پر کردن آنها به فعالیت‌های مالی عرصهٔ مربوطه، قابلیت نفوذ رؤسای بخش‌ها (تنظیم برنامه، از بین بردن منابع مالی و مادی در کمیسیون برنامه‌ریزی دولتی، وزارت دارائی، بانک مرکزی و غیره) بستگی داشت. رقابت اعلام نشده بین وزارتخانه‌ها و بخش‌ها بر سر تقسیم "نان مشترک" شروع شد. م. آنتونوف در بارهٔ تقویت شدید عرصه‌گرایی می‌نویسد: "مالکیت دولتی بر ابزار تولید، که در حیطهٔ اختیار فعالان بخش اقتصاد قرار داشت، نه یک پدیدهٔ واحد، بلکه، بین انحصارات - وزارتخانه‌ها و ادارات، و در زیر مجموعه‌های هر یک از آنها - بین مؤسسات و سازمانها تقسیم شده بود. هر اداره طبق معمول، به دقت نظارت می‌کرد تا به منافع ناسازگارش با منافع بخش‌های مرتبط آسیب وارد نشود. در نتیجه اجرای هر گونه تصمیم بهینه از نقطه نظر کشوری، به سوی مقاومت مؤسسات سوق داده می‌شد، که اغلب باعث صرف مخارج

اضافی بسیار سنگین می‌گردید" (میخائیل آنتونوف. سرمایه‌داری در روسیه جان نخواهد گرفت -! مسکو: یائوزا، اکسمو، ۲۰۰۵، ص ۱۷۴).

چهارم - تخصیص پول از بودجه به مؤسسات، باعث تشدید رو در روئی جامعه و مجتمع‌های تولیدی گردید. مؤسسات برنامه‌ای - سودآور ملزم بودند از صندوق‌های اصلی و سرمایه در گردش به بودجه پراخت نمایند. وضعیت عجیب و غریبی پیش آمد، که در آن صندوق‌ها انگار با مؤسسات دولتی بیگانه شدند و مؤسسات چیزی بالاتر از استفاده‌کنندگان از بودجه نبودند. دستگاه اداری دولتی در عمل به صاحب واقعی صندوق‌ها تبدیل شدند. و این هم خطوط کلی سرمایه‌داری دولتی بود.

روح مصرف‌گرائی غالب در روسیه، با اصلاحات کاسیگین - لیبرمان پرورش یافت. روحیه قیم‌آبی، میل به زندگی به حساب دیگران رونق گرفت. اینها هنوز نه به معنای تمایل آشکار به استثمار فرد از فرد، بلکه، به مفهوم تمایل ناخودآگاه به چنین استثمار بودند. در باره اقدامات پیگیر مؤسسات برای کسب سود (در نتیجه، برای گرفتن سهم حداکثری از "نان مشترک") آمارهای رسمی به طور متقاعدکننده گواهی می‌دهند: از سال ۱۹۶۰ تا سال ۱۹۸۰ درآمد مؤسسات دولتی اتحاد شوروی ۴ و ۶ دهم برابر افزایش یافت، اما بهره‌وری کار، طبق آمار رسمی، در بخش صنایع، مجموعاً ۲ و ۶ دهم برابر، در بخش‌های کشاورزی و ساخت و سازها، افزایش باز هم کمتری را نشان می‌دهد.

لازم است توجه خاصی به واکنش‌خارجی‌ها پیرامون اصلاحات مبذول شود. غرب با خرسندی از آن استقبال کرد، مطبوعات خارجی وقت، تحولات اتحاد شوروی را مورد تمجید قرار می‌دادند. همه اینها در بنبوحه جنگ سرد اتفاق افتاد. اگر کشور ما تقویت می‌شد، آیا دشمنان ژئوپلیتیک از ما تمجید می‌کردند؟ نه! ما را به دلیل این که داوطلبانه خود را تضعیف می‌کردیم، تعریف و تمجید می‌کردند.

نابودی نهائی بقایای اقتصاد ستالینی در دوره رهبر میخائیل گوربچوف اتفاق افتاد. شالوده نظری خصوصی سازی‌های گسترده سالهای ۱۹۹۰ در زمان او پایه‌گذاری شد. تأسیس بانکهای خصوصی تجاری رونق گرفت، مؤسسات خصوصی کوچک و متوسط پدید آمدند، مزیت‌های "اقتصاد بازاری" تبلیغ می‌شد و مدل ستالینی را کورکورانه تقبیح می‌کردند (عنوان تحقیرآمیز "سیستم فرماندهی اداری" به آن دادند). اگر آزمایشهای خروشچف و اصلاحات کاسیگین - لیبرمان باعث تحول مدل اقتصاد ستالینی به سرمایه‌داری دولتی گردید، اصلاحات گوربچوف زمینه مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را آماده ساخت.

پایان

\* -پروفسور، دکتر علوم اقتصادی، مدیر مرکز مطالعات اقتصادی "شاراپوف" روسیه، مشاور اقتصادی اسبق دبیر کل ملل متحد، پژوهشگر مسائل پشت صحنه

<http://www.sovross.ru/articles/1842/44057>

<https://www.fondsk.ru/news/2019/05/16/zakat-ekonomiki-industrializacii-48196.html>

خرداد - جوزا ۱۳۹۸